

تأثیر حدیث بر علوم اسلامی

در سرمقاله شماره پیشین، از نگاه «تمدنی به روایات» سخن رفت و در آن جا بیان شد که در نگاه تمدنی، تأثیر حدیث بر علوم اسلامی، فرهنگ و ادبیات، فنون و هنر باید منظور گردد. اینک در این سرمقاله، تأثیر حدیث بر علوم اسلامی، به عنوان یکی از شاخه‌های نگاه تمدنی، موضوع بحث قرار می‌گیرد.

یکی از ابعاد نگاه تمدنی به حدیث، بررسی تأثیر آن بر علوم و دانش‌های مختلفی است که در جامعه اسلامی رشد یافته‌اند، خواه آنها را علوم اسلامی بدانیم یا دانش مسلمانان. این تأثیر، ممکن است در تأسیس و تولید آن دانش باشد و یا در گسترش و توسعه آن.

برای تبیین مسأله، مطالبی در چند بند ارائه می‌گردد:

یکم. تاکنون، تعریف روشن، دقیق و مستندی از علوم اسلامی در دست نیست؛ بلکه می‌توان گفت ارائه چنین تعریفی، ناشدنی و لااقل دشوار است؛ چرا که این عنوان، تعبیری انتزاعی است و می‌تواند با نگاه‌های متفاوت، سعه و ضیق پیدا کند. بلی! می‌توان برخی قیود سلبی یا ایجابی را منظور نمود و تا حدودی روشن‌گری کرد، مانند این که بگوییم: «علوم اسلامی به دانش‌هایی گفته می‌شود که:

۱. توسط مسلمانان رونق گرفته باشند؛

۲. در فضای فرهنگ اسلامی نشو و نما یافته باشند؛

۳. محصول تعامل میان تأملات بشری و متون دینی باشند».

در این جا، برای به تصویر کشیدن این دشواری، سه سخن را از سه پژوهشگر می‌آوریم:

۱. علامه سیدحسن صدر، در کتاب *تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام*، علوم اسلامی را بر چهارده شاخه از

دانش‌ها اطلاق می‌کند و البته بحث تحلیلی و تعریفی، انجام نداده است. به سخن او بنگرید:

و مع ذلك فهو جامع للمؤسسين لكل علوم الاسلام والاربعة عشر طائفة من مشاهير كل علم

من طوائف العلماء الأعلام المصنفين في: ۱. علم النحو، ۲. والصرف، ۳. واللغة، ۴. والمعاني

والبيان والبدیع، ۵. والعروض، ۶. والشعر، ۷. والسير والتواريخ الإسلامية وعلم الرجال

وأحوال الرواة وعلم الفرق والأديان ۸. وعلم الحديث، ۹. وعلم الدراية، ۱۰. وعلم الفقه، ۱۱.

وأصول الفقه، ۱۲. وعلوم القرآن، ۱۳. وعلم الكلام والمعتقد، ۱۴. وعلم الاخلاق.^۱

۲. استاد مطهری در کتاب *آشنایی با علوم اسلامی*، در تعریف علوم اسلامی نوشته‌اند:

علوم اسلامی را که اکنون موضوع بحث است، چند گونه می‌توان تعریف کرد و بنا به هر تعریف، موضوع، فرق می‌کند:

۱. علمی که موضوع و مسائل آن علوم، اصول یا فروع اسلام است و یا چیزهایی است که اصول و فروع اسلام به استناد آنها اثبات می‌شود، یعنی قرآن و سنت، مانند: علم قرائت، علم تفسیر، علم حدیث، علم کلام نقلی، علم فقه، علم اخلاق نقلی.

۲. علوم مذکور در فوق، به علاوه علمی که مقدمه آن علوم است. علوم مقدمه، مانند: ادبیات عرب از صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و بدیع و غیره، و مانند: کلام عقلی، و اخلاق عقلی، و حکمت الهی، و منطق، و اصول فقه، و رجال و درایه.

۳. علمی که به‌نحوی جزء واجبات اسلامی است، یعنی علمی که تحصیل آن علوم و لبو به نحو واجب کفایی، بر مسلمین، واجب است و مشمول حدیث نبوی معروف می‌گردد: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ؛ دانش‌طلبی بر همه مسلمانان واجب است.» می‌دانیم علمی که موضوع و مسائل آنها اصول و یا فروع اسلامی است و یا چیزهایی است که به استناد آنها آن اصول و فروع اثبات می‌شود، واجب است تحصیل و تحقیق شود؛ زیرا دانستن و شناختن اصول دین اسلام، برای هر مسلمانی واجب عینی است و شناختن فروع آن، واجب کفایی است. شناختن قرآن و سنت هم واجب است؛ زیرا بدون شناخت قرآن و سنت، شناخت اصول و فروع اسلام، غیر میسر است و همچنین علمی که مقدمه تحصیل و تحقیق این علوم است، نیز از باب مقدمه واجب، واجب است؛ یعنی در حوزه اسلام، لازم است لااقل به قدر کفایت، همواره افرادی مجهز به این علوم، وجود داشته باشند؛ بلکه لازم است همواره افرادی وجود داشته باشند که دایره تحقیقات خود را در علوم متن و در علوم مقدمه، توسعه دهند و بر این دانش‌ها بیفزایند....

اکنون می‌گوییم که علوم «فریضه» که بر مسلمانان، تحصیل و تحقیق در آنها واجب است، منحصر به علوم فوق نیست، بلکه هر علمی که برآوردن نیازهای لازم جامعه اسلامی موقوف به دانستن آن علم و تخصص و اجتهاد در آن علم باشد، بر مسلمین، تحصیل آن علم، از باب به اصطلاح مقدمه تهیوی، واجب و لازم است.

توضیح، این که اسلام، دینی جامع و همه جانیه است؛ دینی است که تنها به یک سلسله پندها و اندرزهای اخلاقی و فردی و شخصی اکتفا نکرده است؛ دینی است جامعه‌ساز، آنچه که یک جامعه بدان نیازمند است، اسلام، آن را به عنوان یک واجب کفایی فرض کرده است. مثلاً جامعه نیازمند به پزشک است. از این رو، عمل پزشکی واجب کفایی است؛ یعنی واجب است به قدر کفایت، پزشک وجود داشته باشد و اگر به قدر کفایت پزشک وجود نداشته باشد، بر همه افراد، واجب است که وسیله‌ای فراهم سازند که افرادی پزشک شوند و این مهم انجام گیرد و چون پزشکی موقوف است به تحصیل علم پزشکی، قهراً [تحصیل] علم پزشکی از واجبات کفایی است. همچنین است فنّ معلمی، فنّ سیاست، فنّ تجارت، انواع فنون و صنایع و در مواردی که حفظ جامعه اسلامی و کیان آن موقوف به این است که علوم و صنایع را در عالی‌ترین حدّ ممکن تحصیل کنند، آن علوم، در همان سطح، واجب می‌گردد. این است که همه علمی که برای جامعه اسلامی لازم و ضروری است، جزء علوم مفروضه اسلامی قرار می‌گیرد و جامعه اسلامی همواره این علوم را فرائض تلقی کرده است. علی‌هذا، علوم اسلامی

بر حسب تعریف سوم، شامل بسیاری از علوم طبیعی و ریاضی - که مورد احتیاج جامعه اسلامی است - نیز می‌شود.

۴. علومی که در حوزه‌های فرهنگی اسلامی رشد و نمو یافته است، اعم از آن که از نظر اسلام، آن علوم، واجب و لازم بوده و یا نه، و اعم از آن که آن علوم از نظر اسلام، ممنوع بوده است یا نه، ولی به هر حال در جامعه اسلامی و در میان مسلمانان، راه خود را طی کرده است، مانند نجوم احکامی (نه نجوم ریاضی) و بعضی علوم دیگر.

می‌دانیم که علم نجوم تا آن جا که به محاسبات ریاضی مربوط است و مکانیسم آسمان را بیان می‌کند و یک سلسله پیشگویی‌های ریاضی از قبیل خسوف و کسوف دارد، جزء علوم مباح اسلامی است، و اما آن جا که از حدود محاسبات ریاضی خارج می‌شود و مربوط می‌شود به بیان روابط مرموز میان حوادث آسمانی و جریانات زمینی، و به یک سلسله غیبگویی‌ها درباره حوادث زمینی منتهی می‌شود، از نظر اسلام، حرام است؛ ولی در دامن فرهنگ و تمدن اسلامی، هر دو نجوم، وجود داشته است.

اکنون که تعاریف مختلفی از کلمه «علوم اسلامی» به دست دادیم و معلوم شد که این کلمه در موارد مختلف، در معانی مختلف، استعمال می‌شود که بعضی از آن معانی از بعضی دیگر، وسیع‌تر و یا محدودتر است، باید بگوییم که مقصود از «علوم اسلامی» که بناست کلیاتی از آن گفته شود، همان است که در شماره ۳ تعریف کردیم؛ یعنی علومی که به نوعی از نظر اسلام، «فریضه» محسوب می‌شود و در فرهنگ و تمدن اسلامی، سابقه طولانی دارد و مسلمانان، آن علوم را از آن جهت که به رفع یک نیاز کمک می‌کرده و وسیله انجام یک فریضه بوده، محترم و مقدس می‌شمرده‌اند.^۲

۳. استاد محمدرضا حکیمی در کتاب *دانش مسلمین*، به پنج حوزه از دانش‌ها در ذیل «دانش مسلمین» می‌پردازد. وی پس از بحث‌های تاریخی و نظری در فصول اول تا ششم کتاب، در فصل‌های هفتم تا یازدهم، از این عناوین، یاد می‌کند:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

- ادبیات اسلام،

- شعر و هنر اسلامی،

- معارف عقلی (کلام، عرفان و فلسفه)،

- فقه، حقوق و قانون (فقه و اصول فقه)،

- حکمت عملی و اخلاق.^۲

چنان‌که از این سه سخن برمی‌آید، علامه صدر، چهارده رشته را برگزیده و بر آنها نام علوم اسلامی نهاده است. مطهری دایره تعریف را بسی فراتر برده و هر دانشی را که در جامعه اسلامی مورد توجه قرار گرفته و آموختن و آموزش آن، امری لازم بوده، در حیطه علوم اسلامی قلمداد نموده است. و استاد محمدرضا حکیمی، گر چه در متن کتاب، از دانش‌هایی چند، با قید «اسلامی» یاد می‌کند؛ ولی برای کتابش نام *دانش مسلمین* را انتخاب کرده است.

۲. *آشنایی با علوم اسلامی*، ج ۱ (منطق و فلسفه)، ص ۱۵-۱۹.

۳. *دانش مسلمین*، ص ۱۷۷-۳۳۴.

چنان که پیداست، هیچ کدام از صاحب نظران یاد شده، معیاری برای گزینش خود به دست نداده‌اند و به تعبیر دیگر، از سخن آنها، معیاری به دست نمی‌آید. به نظر می‌رسد که بتوان گفت:

علوم اسلامی، دانش‌هایی هستند که محصول تعامل اندیشه‌های بشری با قرآن و سنت‌اند در این تعامل، قرآن و سنت، گاه موضوع این دانش‌ها قرار می‌گیرند (مانند علوم قرآن و علوم حدیث) و گاه، مستند اثبات مسائل آن دانش‌اند (مانند فقه و اخلاق و کلام) و یا این که برای آنها، منبع الهام و ایده‌اند (مانند فلسفه و عرفان و ادبیات).

دوم، می‌توان گفت علمی که در جامعه اسلامی رواج داشته‌اند، از زوایه نقش حدیث در آنها، به دو نوع، قابل تقسیم‌اند: علمی که مسلمانان با نبوغ و کوشش خود، تأسیس کرده‌اند و مبتکر آنها به شمار می‌روند و علمی که حدیث در رشد و تکامل آنها سهم داشته است. نقش حدیث در گروه اول، تأسیسی و در گروه دوم، تکمیلی است.

سوم، برای نشان دادن تأثیر حدیث در علوم تأسیسی (گروه اول) یا تکمیلی (گروه دوم)، باید به شواهد و مستندات تاریخی رو آورد. تحلیل‌های کلامی و اعتقادی، تنها می‌تواند روزنه‌ای را برای بحث بگشاید؛ ولی نمی‌توان آنها را به عنوان سند و دلیل، ارائه داد. در مَثَل، اگر روایت‌هایی بر تبلور دانش‌ها نزد پیشوایان دینی دلالت دارند، در نگاه تمدنی به حدیث، باید شواهد تاریخی آن را نشان داد تا بتوان وارد گفتگویی تمدنی شد. بلی! برای مؤمنان و معتقدان، این‌گونه تعبیرها، در صورت اثبات صدور، اطمینان قلبی و ذهنی ایجاد می‌کند.

این سخن را به گونه دیگر نیز می‌توان تعبیر کرد: تشویق اسلام و پیشوایان دینی به دانش، جای تردید ندارد، چنان که طرح برخی مسائل علمی محض از سوی پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام جای انکار نیست، همان گونه که ارتباط برخی از شخصیت‌های علمی (مانند جابر بن حیان) با امامان شیعه را نمی‌توان انکار کرد. با این همه، در این بحث تمدنی، باید شواهد عینی بر تأثیرگذاری حدیث به دست داد و به این قواعد کلی نباید اکتفا کرد.

چهارم، در پایان این نوشتار، به تأثیر حدیث بر «تفسیر»، به عنوان نمونه‌ای از یک دانش اسلامی، اشاره می‌کنیم.

می‌توان گفت که حدیث، عِلَّتْ مُخْذِنَه تفسیر به شمار می‌رود، چنان که جزو علل مُبْتَنِیه و توسعه دهنده آن نیز هست. به تعبیر دیگر، قوام وهویت دانش تفسیر، در میان مسلمانان، به حدیث، گره خورده است. شواهد این امر، عبارت‌اند از:

۱. کتاب‌های تفسیر اثری شیعه و اهل سنت،
 ۲. سخنان مفسران نخستین در آغاز کتاب‌های تفسیری،
 ۳. نظریات پژوهشگران علم حدیث، مانند: رافعی، صبحی صالح و... در این باره.
- شاهد اول**. کتاب‌های تفسیر اثری شیعه و اهل سنت
- بررسی نخستین کتاب‌های تفسیری شیعه و اهل سنت، نشان می‌دهد که این کتاب‌ها، از گونه تفسیر اثری یا روایی بوده‌اند. نخستین تفاسیر شیعه عبارت‌اند از:

۱. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی (م ۳۲۰ ق)،

۲. تفسیر القمّی، علی بن ابراهیم قمی (م ۳۲۹ق)،
 ۳. تفسیر العسکری، منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام (م ۲۶۰ق)،
 ۴. تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم کوفی (م ۳۵۲ق)،
 ۵. تفسیر النعمانی، محمد بن ابراهیم نعمانی (م ۳۸۰ق).
- و نخستین تفسیرهای اهل سنت، از این قرارند:
۱. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ابن جریر طبری (م ۳۱۰ق)،
 ۲. تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷ق)،
 ۳. بحر العلوم، سمرقندی (م ۳۷۵ق)،
 ۴. الكشف و البیان، ثعلبی نیشابوری (م ۴۲۷ق)،
 ۵. تفسیر البغوی، بغوی (م ۵۱۰ق).

مرحوم آیه الله محمد هادی معرفت، وقتی به معرفی مرحله تدوین در تاریخ تفسیر می‌رسد، نخستین گرایش را «تفسیر به مأثور» معرفی کرده،^۴ این کتب را در ذیل آن می‌آورد:

تفسیر مجاهد، تفسیر السّدیّ الکبیر، تفسیر ابی حمزه، تفسیر ابن جریر، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تفسیر ابی الجارود، تفسیر عبدالرزاق الصنعانی، جامع البیان (تفسیر الطبری)، تفسیر العیاشی، تفسیر ابی حاتم الرازی، تفسیر القمّی، تفسیر الثعلبی، تفسیر الماوردی، تفسیر ابن عطیة، تفسیر البغوی.

شاهد دوم، سخنان مفسران نخستین در آغاز کتب تفسیر

شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) در مقدمه تفسیر تبیان نوشته است:

واعلم أنّ الرواية ظاهرة في أخبار أصحابنا بأنّ تفسير القرآن لا يجوز إلا بالأثر الصحيح عن النبي صلی الله علیه و آله وعن الأئمة: الذين قولهم حجة كقول النبي صلی الله علیه و آله وأنّ القول فيه بالرأى لا يجوز.... والذي نقول في ذلك: إنه لا يجوز أن يكون في كلام الله تعالى وكلام نبيه تناقض وتضاد وقد قال الله تعالى... وقال النبي صلی الله علیه و آله... وكل ذلك يدل على أنّ ظاهر هذه الأخبار متروك. والذي نقول به إنّ معاني القرآن على أربعة أقسام:

أحدهما: ما اختص الله تعالى بالعلم به فلا يجوز لأحد تكلف القول فيه ولا تعاطى معرفة...
 وثانيها: ما كان ظاهره مطابقاً لمعناه، فكُل من عرف اللغة التي خوطب بها عرف معناها....
 وثالثها: ما هو مجمل لا ينبئ ظاهره عن المراد به مفصلاً... مثل قوله تعالى ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ...﴾؛
 فان تفصيل أعداد الصلوة وعدد ركعاتها وتفصيل مناسك الحج وشروطه ومقادير النصاب في الزكاة لا يمكن استخراجها إلا ببيان النبي صلی الله علیه و آله ووحى من جهة الله تعالى.
 ورابعها: ما كان اللفظ مشتركاً بين معنيين فما زاد عنهما ويمكن أن يكون كل واحد منهما مراداً.
 فإنه لا ينبغي أن يقدّم أحد به فيقول: إنّ مراد الله فيه بعض ما يحتمل - إلا بقول نبي أو إمام

۴. التفسير والمفسرون في ثوبه الشبيب، ج ۲، ص ۵۳۹.

معصوم - بل ینبغی أن یقول: إن الظاهر یحتمل لأمر وكل واحد یجوز أن یکون مراداً
على التفصیل.^۵

طبری (م ۳۱۰ق) در آغاز تفسیر الجامع می نویسد:

فقد تبین ببیان الله - جل ذكره أن ممّا أنزل الله من القرآن على نبيه ﷺ ما یوصل إلى علم تأویله
إلا ببیان الرسول ﷺ و ذلك تأویل جمیع ما فیہ من وجوه أمره، واجبه وندبه وإرشاده وصنوف
نیه ووظائف حقوقه، وحدوده ومبالغ فرائضه، ومقادیر اللّازم بعض خلقه لبعض وما أشبه
ذلك من أحكام آیه التي لم یدرك علمها إلا ببیان رسول الله لأمته
وأنّ منه ما لا یعلم تأویله إلا الله الواحد القهار وذلك ما فیہ من الخبر عن آجال حادثة وأوقات
آتیه....

وأنّ منه ما یعلم تأویله كل ذی علم باللسان الذی نزل به القرآن وذلك إقامة إعرابه ومعرفة
المسمیات بأسانئها اللّازمة غیر المشترك فیها والموضوعات بصفاتھا الخاصة دون ماسواھا...^۶

شاهد سوم. نظریات پژوهشگران علم حدیث

سیوطی در این باره می نویسد:

وهو [الحديث] أيضاً وسيلة إلى كل علم شرعی، أمّا الفقه فواضح، وأمّا التفسیر فلأنّ أولى
ما فُسر به كلام الله تعالى ما ثبت عن نبيه وأصحابه، وذلك یتوقف على معرفته - أى معرفة
الحديث -^۷

همچنین صبحی صالح نوشته است:

فقد وجد التفسیر أيضاً طریقته فی رحاب الحديث حين عول المفسرون على السنة النبویة فی
تأویل کتاب الله و ظل التفسیر بعد ذلك - کالفقه - جزءاً من الحديث حتى استقل علماً قائماً
بذاته له مناهجه و اصوله ولكنه - على استقلاله - ما انفک شدید الارتباط بحديث الرسول
ولو فی جانب منه على الأقل: وهو جانب التفسیر بالمأثور.^۸

جانشین سردبیر

۵. تفسیر التبیان، ص ۴-۶

۶. تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۶۸ - ۶۹

۷. تدرب الراوی، ص ۲۰.

۸. علوم الحديث، ص ۳۱۶.